



فهیمة عرب نژاد
بهورزخانه بهداشت (قطارگر)
دانشگاه علوم پزشکی مشهد

یک تجربه، یک درس

الهی دست به خاک بزنی طلا شود

یک لحظه فکر کردم اشتباه کرده‌ام یا اینکه دستگاه فشارخون خراب است. در همین موقع دکتر هم رسید. نگذاشتم تا نوبت حوریه خانم شود. ماجرا را بدون اینکه بیمار متوجه شود، به دکتر گفتم و او هم دوباره فشارخون را کنترل کرد و با دیدن نتیجه حیرت‌زده شده! بیمار باید سریعاً به بیمارستان اعزام می‌شد. اقدام‌های اولیه را انجام دادیم و بعد هم با فرزندش تماس گرفتم، ماجرا را گفتم و تأکید کردم همین الان باید به بیمارستان اعزام شود. چند دقیقه بعد حوریه خانم با اورژانس به بیمارستان اعزام شد. چند روزی را بستری و بعد هم مرخص شد. پزشکان گفته بودند اگر چند دقیقه دیرتر می‌آمدی معلوم نبود چه اتفاقی برای افتاده بود! پس از آن هر وقت به روستا می‌روم و حوریه خانم را می‌بینم تشکر و قدردانی می‌کند و آخر حرف‌هایش اضافه می‌کند: «الهی دست به خاک بزنی برای طلا شود». این جور مواقع اشک شوق در چشمانم جاری می‌شود و بهترین حس و حال دنیا را پیدا می‌کنم.

همیشه فکر می‌کردم بهورزها، کارشان فقط پایش قد و وزن کودکان، قرص دادن به مادران باردار و گرفتن فشارخون پیرمردها و پیرزن‌هاست ولی حالا که خودم بهورز شده‌ام، می‌بینم این‌ها فقط کارها و خدمات روتین به حساب می‌آیند. ماجرا مربوط به دهگردشی در «مهاباد» خواف و روستاهای اقماری‌اش است. هر روز داخل مسجد یا دهیاری و یا در خانه یکی از اهالی مستقر می‌شدیم، تا به مردم خدمات بدهیم. یک روز که مردم، جلو در دهیاری مهاباد، منتظر آمدن دکتر بودند و من هم داشتم به کارهای مقدماتی رسیدگی می‌کردم و حال و احوالشان را می‌پرسیدم، در میان مراجعان سالمند چشمم به «حوریه» خانم افتاد. صورتش به طور غیرمعمولی سرخ شده بود و معلوم بود حال خوبی ندارد. سر صحبت را باز کردم و بعد از احوال‌پرسی از مشکلات خانوادگی و گرفتاری‌های اقتصادی‌شان گفتم. همین طور که صحبت می‌کردم گفتم اجازه بده تا دکتر می‌رسد فشارخونت را بگیرم. با دیدن نتیجه، چشم‌هایم از تعجب گرد شد: ۲۵۰/۱۰۰!